

دوره‌بندی در تاریخ

(گفت‌وگو، سخنرانی، جستار)

به کوشش

حسن حضرتی

(عضو هیئت علمی دانشگاه تهران)

تهران، ۱۴۰۵



پژوهشکده تاریخ اسلام

دوره‌بندی در تاریخ

(گفت‌وگو، سخنرانی، جستار)

به کوشش حسن حضرتی

ناشر: پژوهشکده تاریخ اسلام

مدیرنشر: خلیل قویدل

ویرایش علمی: حسن حضرتی

ویرایش ادبی: زینب میرزایی، حسن حضرتی

چاپ اول: ۱۴۰۵

شمارگان: ۷۰۰

چاپ و صحافی: تقویم

ردیف انتشار: ۰۰۰

تومان ۰۰۰,۰۰۰

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۳۹۸-۰۰۰-۰

کلیه حقوق برای پژوهشکده تاریخ اسلام محفوظ است

خیابان ولیعصر^(ع)، خیابان شهید عباسپور، خیابان رستگاران، شهرز شرقی، شماره ۹

تلفن: ۳-۸۸۶۷۶۸۶۱-۸۸۶۷۶۸۶۰ شماره: ۸۸۶۷۶۸۶۰

web: www.pte.ac.ir

برساختن زمان یا کشف آن؟ مواجهه‌ای فلسفی با دوره‌بندی تاریخی

حسین مصباحیان^۱

همان‌طور که می‌دانید کار فلسفه انتقادی تاریخ، واکاوی ادعاهایی است که علم تاریخ انجام می‌دهد و بنابراین گفتگویی دائمی، بین این سنت فلسفی و علم تاریخ در جریان است. موقعیت این دوره‌بندی تاریخی در وضع معاصر براساس تردیدافکنی‌هایی که در سنت فلسفه انتقادی تاریخ صورت گرفته و علم تاریخ را مواجه کرده که به این بیانیدشد که آیا اصولاً دوره‌بندی تاریخی امکان‌پذیر هست یا نیست؟ و اگر هست در چه شرایطی؟ و درنهایت نتیجه‌ای که از این بحث می‌گیریم، اندیشیدن به مسائل اکنون است آن هم در سطح معرفتی؛ و عصاره همه بحث‌ها را برای این که انضمامی بکنم، یکی از مورخان کشور خودمان را بر اساس دو مقاله‌ای که نوشته‌اند، نقد می‌کنم؛ در حمایت از یک مقاله ایشان و در نقد مقاله دیگری که نوشته‌اند.

اما اینکه دوره‌بندی تاریخی چیست؟ علت ورود به این بحث دو چیز است: یک، رویکرد معرفتی ما در سنت قاره‌ای فلسفه معرفت‌مان آمیخته به تاریخ است؛ یعنی زمینه‌مند کردن هر چیزی؛ و تفاوت بنیادین این سنت فلسفی با فلسفه تحلیلی در همین است. دو، دوره‌بندی تاریخی یعنی دو نوع رویکرد قابل شناسایی: که یکی رویکرد چرخه‌ای و تکراری و دوم رویکردی مبتنی بر پیشرفت است که هر دو روایتش هم در یونان قدیم و هم در فلسفه معاصر است.

در دوره‌بندی چرخه‌ای، بحث این است که به جای یک حرکت خطی پیش رونده، آن طور که در فلسفه هگل یا مارکس می‌بینیم، تاریخ به صورت چرخه‌هایی از رخدادها و الگوها حرکت می‌کند. برای مثال نگاه هرودوت به تاریخ در یونان باستان به همین شکل بوده است؛ بین ماهیت یونانی مواجهه دوره‌ای و چرخه‌ای با تاریخ و مواجهه کسی مثل اشیپینگر که تاریخ

۱. عضو هیئت علمی پیشین گروه فلسفه دانشگاه تهران

را تاریخ زبان و سکوت می‌بیند در کتاب معروف زوال غرب، یک تفاوت‌هایی وجود دارد. در نزد یونانیان مفهوم چرخه‌ای، ریشه در اساطیر دارد. این در حالی است که در روایت مدرن، برای کسانی مانند اشیپنگلر، این مفهوم، ریشه در تحلیل تطبیقی تمدن‌ها و فلسفه تاریخ دارد. در سنت یونانی، انسان‌ها تحت تأثیر خدایان و سرنوشت هستند؛ ولی در روایت مدرن، از نظر اشیپنگلر انسان‌ها محصول فرهنگ خودشان هستند و در این چارچوب باید مورد بحث قرار گیرند. در سنت یونانی، تغییرات سیاسی و اجتماعی صورت چرخه‌ای دارد و با انبساط و انحطاط رخ می‌دهد؛ ولی کسی مثل اشیپنگلر معتقد است این تغییرات ناشی از خستگی فرهنگی و از دست دادن خلاقیت مردم است. در تاریخ ابن خلدون هم یک روایت چرخه‌ای هست که از فتح و تأسیس شروع می‌شود و به اسراف و زوال می‌رسد؛ یعنی تاریخ‌نگار از استقرار و ثبات و آرامش و رفاه و رضایت می‌گذرد، ولی چرخه است و به جایی ختم نمی‌شود که خجسته باشد. این سنت مواجهه چرخه‌ای با دوره‌بندی تاریخی در سنت فلسفه نظری تاریخ مانده و خوشبختانه وارد علم تاریخ نشده است. در مورخان مدرن (قرن ۱۷ به بعد)، کسی را نداریم که تاریخ را چرخه‌ای ببیند.

روایت دیگری که در هر سه دوره داریم؛ یکی در دوران یونان، شاعری به نام هزیود است که در قرن هشت پیش از میلاد، تاریخ را با عصرهای مختلف نام‌گذاری می‌کند؛ دوره برنزی و نقره‌ای و قهرمانان و... حالا مسیرش رو به جلو است. در سنت دینی قرون وسطی هم آگوستینوس قدیس را داریم که تاریخ را به شش مرحله تقسیم می‌کند؛ از آدم تا نوح، از نوح تا ابراهیم و به همین ترتیب ادامه می‌دهد تا میلاد مسیح و زمان خودش. سپس بر این دو نوع تقسیم‌بندی، تاریخ را مبتنی بر جلو رفتن تطبیق می‌دهد؛ اما اولین کسی که در دوره مدرن، دوره‌بندی تاریخی را به معنایی که الان ما با آن سروکار داریم، انجام می‌دهد، کریستوف سلاریوس (مرگ در: ۱۷۰۷م.) است. او به همین سنت، دوره‌بندی را وارد علم تاریخ و به طبع آن وارد فلسفه انتقادی تاریخ می‌کند. این تاریخ‌نگار آلمانی، کتابی به نام تاریخ جهانی دارد که در آن تاریخ جهان را به سه دوره تقسیم کرده است: باستان و قرون وسطی و جدید. بنابراین چیزی که الان مورد بحث ماست آن روایت‌های چرخه‌ای نیست که از حوزه فلسفه نظری تاریخ بیرون نیامده و آن دوره روایت قبلی هم که جانی نگرفته؛ بنابراین ما فقط با یک دوره‌بندی مشخص سروکار داریم که مدرن است و وارد تاریخ شده است و فلسفه انتقادی تاریخ هم به مثابه معرفتی که می‌خواهد ادعاهای آن را بررسی کند، وارد بحث می‌شود.

مباحث فلسفه نظری تاریخ از رشته تاریخ جداست، اما در رشته تاریخ می‌توان مباحث فلسفه انتقادی تاریخ را مطرح کرد. نکته‌ای که درباره خروجی بحث اصلی فلسفه نظری تاریخ باید گفت، این است که نظریات هگل، مارکس و دیگران در این حوزه، در وضعیت معاصر کنونی اعتبار خود را از دست داده است. بر اساس یکی از مباحث اصلی فلسفه تاریخ، فلسفه تنها به زمان حال دسترسی دارد و کارش نظریه‌پردازی درباره وضعیت کنونی است. بنابراین پیش‌بینی آینده از وظایف پیامبران است، نه فلاسفه. کارل لویوت در کتاب «معنا در تاریخ» با بررسی فلاسفه تاریخ نتیجه می‌گیرد که اساساً فلسفه تاریخ ناممکن است؛ زیرا بر این ایده استوار است که قادر به شناخت آینده است. در حالی که این رویکرد، چهارچوبی از معنا را به تاریخ تحمیل می‌کند که شاید با ذات تاریخ در تضاد باشد. چنین برداشتی از نظر فلسفی اصیل نیست. مهم‌تر این که به نحو درخشانی نشان داده شده است که فلسفه مدرن تاریخ در حقیقت روایتی سکولاریزه شده از مسئله تاریخ مسیحی و فلسفه تاریخ دینی است و هیچ نسبتی با فلسفه ندارد. حتی در سکولارترین فیلسوفان مانند مارکس نیز می‌توانیم حضور معنای از پیش تعیین‌شده را ببینیم. وقتی مارکس از جامعه بی‌طبقه آرمانی سخن می‌گوید، در واقع روایتی دیگر از مفهوم رستگاری انسان در مسیحیت را ارائه می‌دهد. بنابراین به عنوان مدرس فلسفه، در آغاز بحث تأکید می‌کنم که ما در اینجا قصد داریم گزارشی از فلسفه تاریخ ارائه دهیم. اما باید بدانید که مفهوم «فلسفه تاریخ» به معنای یافتن یک معنای غایی یا پیش‌بینی آینده، دیگر یک مسئله فلسفی نیست. نکته مهم دیگر آن است که فلسفه تاریخ سنتی، در دوره‌بندی‌های خود بر اساس نوعی غایت‌مندی پیش می‌رود. یعنی برای تاریخ یک هدف نهایی قائل می‌شود و مراحل مختلف را گام‌هایی برای رسیدن به آن غایت می‌داند. برای مثال، روایت مارکسیستی از فلسفه تاریخ یک غایت مشخص دارد که مراحل تاریخی - مثلاً گذار از فئودالیسم به بورژوازی - دقیقاً به سمت آن هدف پیش می‌روند. این رویکرد، در واقع تحمیل یک معنای از پیش تعیین شده به تاریخ است.

اما در نقطه مقابل، فلسفه انتقادی تاریخ کاملاً از رویکرد غایت‌شناسانه خارج می‌شود. در اینجا، فیلسوف انتقادی به کار مورخان می‌نگرد؛ مثلاً وقتی مورخی مانند سلاریوس تاریخ را دوره‌بندی می‌کند، فیلسوف انتقادی می‌آید و ابزارهایی را که مورخ برای فهم بهتر تاریخ به کار گرفته است، ساخت‌گشایی و واکاوی می‌کند. او امکان‌پذیری و محدودیت‌های این ابزارها را نشان می‌دهد و خطرات احتمالی استفاده از آن‌ها را گوشزد می‌کند. آنچه در فلسفه انتقادی تاریخ

موجب تردید دربارهٔ دوره‌بندی تاریخی می‌شود، احتمالی بودن دوره‌ها است. پویایی قدرت‌های دیگری که در این دوره‌بندی‌ها کنار گذاشته می‌شوند، کثرت و تفاوت‌هایی که دوره‌بندی‌ها قادر به پوشش آن‌ها نیستند نیز باید در نظر گرفته شوند. حتا مکاتب‌های تاریخ‌نگاری مانند «آنال» نیز دربارهٔ زمان خطی هشدار داده‌اند و نظریه‌هایی چون «گسست» فوکو این پرسش را مطرح می‌کنند که آیا اصلاً پیوستگی میان رویدادهای تاریخی وجود دارد یا خیر؟ چرا باید به گسست‌ها و انفصال‌ها توجه کنیم؟ چرا باید در دوره‌بندی‌ها تنها به زمان پیردازیم و مکان را حذف کنیم؟ چرا ناپیوستگی و کثرت را در نظر نگیریم؟ چرا از گاهشماری فراتر نرویم و به روابط تحولات درونی توجه نکنیم؟ چرا از سوگیری‌های مختلف و نقش قدرت بگذریم و به روابط و فرایندها توجه نکنیم؟ چه ضرورتی برای یک دوره‌بندی توتالیتنه و فراگیر وجود دارد که بسیاری از واقعیت‌ها را نادیده می‌گیرد؟

با این همه نقد، تنها چیزی که برایم باقی می‌ماند این است که دوره‌بندی را صرفاً به عنوان یک ابزار مفهومی در نظر بگیرم. شاید تنها چیزی که از دوره‌بندی باقی می‌ماند - جدا از بت‌انگاری گاهشماری و پیامدهای آن - مجموعه‌ای از تکنیک‌های تحلیلی برای فهم بهتر باشد. مواجهه فلسفی با زمان، روایتی که خود من نیز با آن همدلی دارم، روایت هانا آرنت از زمان است. در روایت آرنتی ما یک زمان بیشتر نداریم و آن زمان حال است. برای تبیین این دیدگاه، آرنت به یکی از تمثیل‌های کافکا به نام «او» که در مجموعه کلمات قصارش آمده، رجوع می‌کند. کافکا در حقیقت من اندیشنده است که دو دشمن دارد؛ یکی که از پشت به او فشار می‌آورد و دیگری از جلو راه را بر او می‌بندد و او با هر دوی آنها سر ستیز دارد و بحث می‌کند.

حکایت کافکا که زمان را توصیف می‌کند، شبیه روایتی است که نیچه در «چنین گفت زرتشت» دارد با این تمثیل که زرتشت به دروازه‌ای در غار وارد می‌شود. این دروازه، مثل همه دروازه‌ها یک راه ورودی و یک راه خروجی دارد. یعنی محل تلاقی دو راه. نیچه در اینجا می‌گوید دو راه به هم می‌رسد؛ هیچ‌کس تاکنون این و یا آن راه را تا به آخر نرفته است. یعنی ما نه به گذشته می‌توانیم برویم و نه به آینده. این راه دراز به سوی ابدیت است. این دو راه مخالف یکدیگرند. آنها رودرروی یکدیگر قرار دارند و در اینجا در این دروازه در لحظه اکنون به هم می‌رسند. نام دروازه بر بالای آن نقش بسته است. بنگر این لحظه را؛ این لحظه‌ای که راهی دراز

تا ابد واپس می‌رود که در پشت سر ماست و راهی دیگر که تا آینده‌ی ابدی فرا پیش می‌رود. بنابراین در سطح فلسفی، زمانی را به عنوان زمان اکنون در اختیار نداریم. سنت فلسفه به غیر از این هیچ چیز را در اختیار ندارد. فیلسوف معاصرمانند هگل را اگر نگاه بکنید، می‌گوید ابلهانه است اگر تصور کنید که فیلسوفی می‌تواند از زمانه خودش فراتر رود. فیلسوف فرزند زمانه خودش است. بنابراین این لحظه اکنون یک راه را پیش روی ما باز می‌نماید و آن این است که به مسائل اکنون توجه نماییم. یعنی قبل از ورود به هر مسئله‌ای، مسئله‌پردازی را در هر سطح معرفتی داشته باشیم.

نقد یکی از مورخان کشور که وارد مسئله‌ی دوره‌بندی شده‌اند:

مقدمه اول اینکه نقدهای رادیکال، ریشه‌ای و انسانی باید در سطحی صورت بگیرد که بر پایه‌ی دوستی باشد و فرد بتواند راحت و بدون هیچ ملاحظه‌ای و با تأکید بر اینکه هیچ گیر و گره شخصیتی در میان نیست، بر روی دوستش تیغ بکشد. با این نوع نگاه می‌توان به سراغ نقد ریشه‌ای و رادیکال یک دوست رفت. دوم اینکه در سطح معرفتی، نقد باید به شیوه‌ی کانتی پیش رود. به این معنا که متن باید خوانده شود، در عناصر و مؤلفه‌های دیگر آتمیزه شود و مورد سنجش قرار گیرد. سومین شرط نیز وجود یک رابطه دیالوژیک بین‌رشته‌ای است. در رابطه دیالوژیک، حدود و ثغور معرفتی هر رشته باید حفظ شود. یعنی من از منظر فلسفی با مورخی در چهارچوب دیدگاه‌های خودش بحث می‌کنم و هیچ مفهوم مبهم و مخدوش و میان‌تهی به اسم میان (میان‌رشته‌ای) را بدان قائل نیستم. ما هیچ چیزی به اسم میان‌رشته‌ای نداریم. ما موضوعات میان‌رشته‌ای داریم و همه موضوعات، میان‌رشته‌ای هستند. یعنی هیچ موضوعی را نمی‌توانیم پیدا کنیم که در انحصار یک معرفت خاصی باشد؛ ولی رویکردمان چند رشته‌ای است. هر کسی بر اساس مبانی و روش‌شناسی رشته خودش به سراغ مسائل می‌رود.

دوستی که می‌خواستم ایشان را مورد نقد قرار بدهم، آقای دکتر حضرتی هستند که دو مقاله دارند: یکی درباره‌ی «مهم‌ترین وظیفه رشته‌ای مورخان»^۱ و دیگری درباره‌ی «دوره‌بندی موضوعی و بوم‌محور از تاریخ ایران»^۲. حضرتی وظیفه (یعنی حضرتی که وظیفه رشته‌ای مورخان را نوشته

۱. حسن حضرتی، «در باب مهم‌ترین وظیفه رشته‌ای مورخان»، فصلنامه تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، ۱۳۹۹، دوره ۳۰، شماره ۲۶، صص ۶۹-۸۷.

۲. حسن حضرتی، «درآمدی بر دوره‌بندی موضوعی و بوم‌محور از تاریخ ایران»، فصلنامه تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، ۱۴۰۱، دوره ۳۲، شماره ۲۹، صص ۱۰۵-۱۳۳.

است)، بر توصیف فربه به عنوان وظیفه اصلی مورخ، تأکید دارد. توصیف فربه نیز شامل بررسی دقیق داده‌های تاریخی برای درک چیستی و چگونگی رویدادهای گذشته است و نکته مهم این است که تأکید می‌کند در چنین مسیری باید از تأکید بیش از حد بر نظریاتی که در مطالعات تاریخی مطرح می‌شود، اجتناب کرد؛ زیرا چنین رویکردی، خود داده‌ها یا اهمیت داده‌ها را ضعیف می‌کند. ولی به نظر من حضرتی در مقاله دوره‌بندی، خود از وظایفی که برای مورخان تعریف کرده فراتر رفته و وارد یک قلمرویی شده است که یک چهارچوب دهشتناکی را در کل تاریخ، در قالب روایت سیاسی بوم‌محور، از تاریخ ایران به عنوان مراحل دوره‌بندی ارائه داده است. اولین پرسشی که با خواندن این مقاله برایم پیش آمد، این بود که اصلاً آقای دکتر حضرتی برای چه به سراغ این مسئله رفتند. با توجه به پیش‌زمینه‌ای که در فلسفه کانت داشتیم و اتمیزه کردم، دیدم که ایشان چهار پاسخ برای این پرسش دارند:

اول اینکه، دوره‌بندی اجتناب‌ناپذیر است. ایشان این ادعا را مطرح کردند، در حالی که من هیچ استدلالی برای اثبات این اجتناب‌ناپذیری در متن ندیدم.

دوم اینکه، درک بهتری از تاریخ ایران می‌دهد. اگرچه این را ادعا کردند، نشان ندادند که چگونه به کار گرفتن دوره‌بندی تاریخی می‌تواند به درک بهتر بیانجامد.

سومین ادعا، تسهیل مقایسه و تحلیل است. این تنها جنبه‌ای است که می‌توانم با آن ارتباط برقرار کنم؛ یعنی همان چارچوبی که در سنت فلسفه انتقادی به آن اشاره می‌شود و دوره‌بندی را به مثابه ابزاری برای تسهیل مقایسه و تحلیل در نظر می‌گیرد. البته یک نکته دیگری هم گفتند و آن به چالش کشیدن روایت‌های غالب است که منظورشان این است که یک روایت بوم‌محور در مقابل روایت اروپامحور قرار می‌گیرد که من می‌گویم برعکس این خودش نیز روایتی از روایت‌های اروپامحوری است. ایران شناسی معکوس یا ایران شناسی ایرانی که الان در ایران صحبت می‌شود، این واقعیت اروپامحوری ایران شناسی را از بین نمی‌برد. در واقع تصمیم‌اش را دارد با یک واکنش دیگر نشان می‌دهد. شما زمانی می‌توانی روایت را از کار بیندازی که وارد مسئله بشوی و درک دیگرگونه به دست دهید.

به نظر من، اشکال اساسی در روایت پیشنهادی حضرتی (کسی که دوره‌بندی تاریخی را پیشنهاد داده است) این است که تمرکز خود را از توصیف واقعیت برداشته و بر تفسیر گذاشته است. یک چهارچوبی را تحمیل کرده است. شما مقاله درخشان ایشان درباره وظیفه دیسیپلینی مورخ

را بخوانید و مقاله دوره‌بندی ایشان را کنارش بگذارید. هیچ کار اضافه‌ای نکرده‌ام. از آقای دکتر حضرتی وظیفه باید پرسید که شما که می‌گویید واقعیت‌ها و داده‌ها را باید مورد بررسی قرار داد، چگونه توانستید کل واقعیت‌های ایران دراز را مورد بررسی قرار دهید و یک دوره‌بندی تاریخی با یک روایت دیگری را ایجاد کنید.

مورد دیگری که صورت پذیرفته است، ساده‌سازی بیش از حد است. یعنی خود دوره‌بندی تاریخی فقط در روایت سیاسی‌اش تعریف شده است. درحالی‌که اگر ایشان گفتگویی با فلسفه انتقادی تاریخ و آورده‌هایش می‌کردند، در همان گام اول دوره‌بندی را ناممکن می‌کردند. اما چون می‌خواستند یک دوره‌بندی ارائه کنند، به آن تذکرات در فلسفه انتقادی بی‌اعتنایی نشان داده‌اند، به خاطر همین تنوعات و مواردی که عرض کردم. برای مثال نادیده گرفتن تمهیدات منطقه‌ای و کلی. از اعتراضاتی که به رشته ایران شناسی به عنوان یک موضوع وارد است این است که اولین خطای معرفتی که صورت می‌گیرد این است که شما ایران را تبدیل به یک ابژه می‌کنید. مگر ایران قابل مطالعه است؟ مگر می‌شود ایران را بدون ساخت‌گشایی و تبدیل آن به مسائل مشخص، مطالعه کرد. در تاریخ هم همین گونه است.

اگر حضرتی «وظیفه» که بر وظیفه دیسیپلینی رشته تاریخ تأکید می‌کند و من به این حضرتی بسیار نزدیک هستم و گفتگوهای زیادی با هم داشتیم، بخواهد دچار چنین خروج رادیکالی از حدود و ثغور چهارچوب‌های معرفتی رشته خود بشود، دیگر دوستانی مانند آقای دکتر ملایی که تاریخ را میان‌رشته‌ای می‌بینند، چه بلایی بر سرمان خواهند آورد.

بهتر است حضرتی «وظیفه»، دست از سر حضرتی «دوره‌بندی» بردارد و همه ما دست از سر بحث دوره‌بندی که معلوم نیست به چه درد ما می‌خورد برداریم و وارد بحث‌هایی بشویم که به ما مربوط است؛ و یا اگر فکر می‌کنیم به ما مربوط است، اولین شرط ورود در آن این است که پروبلماتیک آن را روشن بکنیم که این موضوع چرا و چگونه به ما مربوط است.